

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخنرانی پنج‌شنبه، ۲۷ خرداد ۱۳۸۹

آیه مورد بحث

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا
الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى

دشمن‌شناسی و آگاهی از مقدار دشمنی او برای کسب آمادگی در برابر دشمنی‌ها لازم است

در این آیه‌ی کریمه خدای متعال رسول بزرگوارش صلوات‌الله‌علیه و آله را ظاهراً به نکته‌ای متوجه می‌سازد که جنبه‌ی ریشه‌ای برای شکل اسلام و تداوم آن و بقای مسلمین دارد. هر گروه و جامعه‌ای که بخواهد به حیات و زندگی خود ادامه دهد، به حکم عقل لازم است این احکام عقلی را رعایت کند: اولین حکم این است که دشمن‌شناس باشد. از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه چنین نقل شده است که کسی که دشمن را نشناسد هلاک می‌شود. در فرمایش دیگر آن حضرت می‌فرماید: مقدار دشمنی دشمن را هم باید بداند. چون اگر مقدار دشمنی دشمن را نداند، ممکن است که مورد آسیب آن دشمن قرار بگیرد. علت آن هم جهل و نادانی نسبت به مقدار دشمنی است. دانستن مقدار دشمنی دشمن برای دفاع درمقابل ضربات او و ایجاد آمادگی برای نگاه‌داری خویش لازم است. این حکم از احکام عقلی است؛ خدای متعال هم در این آیه‌ی کریمه مورد و موضوع را بر حسب ظاهر برای رسول بزرگوارش مشخص می‌فرماید، و به آن حضرت خطاب می‌کند تا آن که تمام مسلمین هم از این وضعیت مطلع بشوند. اگر انسان مقدار دشمنی دشمن را نداند، نمی‌تواند به فرمانی که حق تعالی در آیه‌ی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» داده است عمل کند.

دشمن‌ترین دشمن‌های انسان نفس او است

نوع مردم یا خودشان به وجود دشمنان ظاهری خود پی می‌برند، یا به این که دشمن دارند توجیه می‌شوند؛ اما وجود دشمنان نامرئی برای هر کسی مشخص نمی‌شود و اولیاء خدا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین که علم و آگاهی‌شان از سوی حق تعالی است، بر حسب وظیفه به انسان‌ها می‌فرمایند "اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک" دشمن‌ترین دشمن‌های شما نفس شماست؛ یعنی آن بُعد حیوانی موجود در وجود شما. اگر انسان به این دشمن توجه نداشته باشد، گمان می‌کند که آگاهی از دشمن صرفاً مراقبت نسبت به دشمنان ظاهری است، اما پس از این که مقام رسالت صلوات‌الله‌علیه و آله فرمودند، انسان ناآگاه متوجه می‌شود که قوی‌ترین دشمن در داخل وجود او است و آن نفس انسان است.

حداکثر آسیبی که دشمن ظاهری جسمانی می‌تواند به طرف مقابل برساند این است که او را بکشد. برای انسانی که دویعدی و معتقد به قیامت و معاد و معتقد به خدای متعال است، این مقدار دشمنی و این نوع از دشمن در برابر دشمنی‌ای که نفس برای صاحب خود دارد، طبق این فرموده از مقام رسالت صلوات‌الله‌علیه‌وآله، ناچیز است. ساحرانی که پس از ایمان به حضرت موسی سلام‌الله‌علیه از طرف فرعون تهدید به شکنجه و قتل شدند که چرا بدون اجازه من ایمان آورده‌اید، به او گفتند که حداکثر قدرت تو تا لحظه جان دادن ما است و پس از آن حساب ما با خدای متعال است. البته فرعون‌های روزگار از نادانی و کم‌فهمی مردم استفاده می‌کنند و بر آن‌ها مسلط می‌شوند.

در این مورد کسی به فرعون نگفت که ایمان که اعتقاد قلبی است، هیچ ارتباطی با اذن فرعون ندارد که اجازه بدهد یا ندهد. دل یا وابسته به چیزی می‌شود یا نمی‌شود. اگر انسان ایمان نیابد، وابسته نشد و باور نکرد، اگر او را قطعه قطعه هم کنند ایمان نمی‌آورد، و اگر مؤمن شد، در صورتی که او را قطعه قطعه کنند که از ایمان خودت دست بردارد، باز هم مؤثر واقع نمی‌شود.

دشمن خارجی - یعنی خارج از وجود انسان و بدن انسان و روح انسان - حداکثر قدرتش همان کاری است که فرعون کرد و جواش را هم از ساحران شنید. اما دشمن داخلی که مقام رسالت صلوات‌الله‌علیه‌وآله فرمود که دشمن‌ترین دشمنان تو است که نفس اماره‌ی بالسوء باشد، چند ویژگی دارد که دشمنان بیرونی قابل رؤیت ندارند. یک ویژگی‌اش این است که دشمنان بیرون از وجود انسان قابل رؤیت‌اند و او قابل رؤیت نیست. یکی دیگر این است که دشمنان بیرونی حداکثر دشمنی و عداوت‌شان این است که این حیات جسمی و مادی را از انسان بگیرند و انسان کشته بشود. دشمنی نفس اماره این‌طور نیست، دشمنی نفس اماره این است که سعادت را از انسان می‌گیرد و قیامت انسان را خراب می‌کند. یعنی تأثیر نفس اماره از جهت دشمنی در صاحب خودش این است که او را بدعاقبت می‌کند؛ یعنی پس از مرگ سعادت‌مند نیست. ابتلای او به بلا برای پس از مرگ است. نفس هر کاری می‌خواهد می‌کند و این‌ها نوعاً از درک عملکرد این نفس دور هستند و آگاهی از نفس‌شان ندارند.

به دلیل اختلاف خواسته‌های نفس اماره، تشخیص دشمن برای افراد امر مشکلی است

نکته‌ی دیگر که خدای متعال در این آیه‌ی کریمه فرموده است و گوشزد مسلمین شده، این است که تشخیص دشمن برای افراد امر مشکلی است؛ یعنی اختلاف سلیقه و اختلاف خواسته‌ی نفس اماره موجب می‌شود که انسان دشمنان خودش را هم نشناسد. مثال زنده‌ی این هم این است که ما در بین خودمان یک افرادی داریم که با این که خودش را مسلمان می‌داند، ولی در عین حال معتقد است که یهود یا سائر کفار که در غرب هستند، به موجب این فرآورده‌های صنعتی خودشان، این‌ها به ما لطف کرده‌اند و دوستان جهان بشریت هستند. این یک نوع دید است. در مقابل این دید هم دید دیگری هست و آن این است که این‌ها دشمن هستند، برای این که انسان را مجذوب تولید خودشان و دست‌آوردهای خودشان کرده‌اند، انسان وقتی که دل‌باخته‌ی کارهای این‌ها شد، قوه‌ی عاقله‌اش کار نمی‌کند، توجه او نسبت به قیامت و بعد از مرگ سلب می‌شود و از آخرت غافل می‌شود.

زمان رضاخان در ایران بی‌حجابی از غرب آمد. اولین بار نعلبکی‌هایی فرستادند که آن‌ها را با عکس‌های زنان بدون پوشش سر نقاشی کرده بودند. همان موقع در مردم اختلاف نظر پیدا شد. بعضی می‌گفتند که ما از همین ابتدای کار بایستی جلوی ورود فرهنگ اجنبی و دشمنان اسلام را بگیریم. اگر می‌خواهیم در نعلبکی چینی چای بخوریم باید خودمان زحمت بکشیم تا ببینیم چه‌گونه ساخته‌اند و ما هم چینی بسازیم. بعد بشقاب‌هایی با تصویرهایی بزرگ‌تر آوردند و در نهایت خودش را آوردند. مبارزه عملی با فرهنگ وارداتی غیر از شعار دادن است. باز کردن مرزها برای ورود کالاهای رنگارنگ با توجه به وجود مردمی که مبتلا به ضعف فرهنگ اسلامی هستند صحیح نیست؛ چون با این کار دیگر هیچ مشکلی برای انسان‌هایی که می‌خواهند به دنبال نفس اماره بروند باقی نمی‌ماند.

تشخیص خوب و بد، تشخیص دوست و دشمن، در نظر همه مساوی نیست. ممکن است دو نفر نسبت به شخص ثالث، دو نظریه متقابل داشته باشند، انسان اولی بگوید که این دشمن ما است، انسان دومی بگوید که این دوست ما است. در این‌گونه از اختلاف نظرها راهی جز این که انسان تسلیم بیان حق تعالی و قرآن کریم بشود وجود ندارد. اگر فرموده که این دوست است، دوستش بداند. اگر فرموده که دشمن است، دشمنش بداند؛ در این صورت اختلاف حل

می‌شود. ما اگر چنانچه وحی و کلام حق تعالی را نپذیریم، دیگر هیچ معیاری برای این که به اختلافات بین افراد در مورد خوب و بد خاتمه بدهد نداریم و هر کسی می‌گوید حق با من است. الان نوعی عملکرد در بین ما خیلی زیاد شده است که یک مسئله‌ی فنی-تخصصی که بایستی دانشمندان آن رشته در مورد آن داوری کنند و نظر دهند را بعضی از کسانی که ادعای علم دارند، در بین مردم طرح می‌کنند و داوری‌اش را از مردم عوام می‌خواهند. از این مردم عوام هم کسی نمی‌گوید که این حرفی که شما می‌زنید، مربوط به یک مسئله‌ی فنی-تخصصی است و ما تخصص نداریم، چرا از ما داوری و نظر می‌خواهید؟ یعنی انسان ذاتاً از این که اعتراف به نادانی و جهل بکند بدش می‌آید.

بالاترین معیار برای تشخیص خیر و شر، کلام خداست.

تا نفس انسان محکوم قوه عاقله نشود و تزکیه نشود، انسان نمی‌تواند از دشمنان خدا بدش بیاید. هر کس از این مملکت بیرون می‌رود، رنگ‌ها و چیزهایی می‌بیند که در این مملکت نیست. به این انسان نادانی که ایمان او ارثی است و ریشه ندارد، نمی‌شود گفت قوه‌ی عاقله شما فعلیت پیدا نکرده است که عقل شما قضاوت کند. این دنیایی که ما در آن هستیم، برای هیچ کس ماندنی نبوده است. دنیایی است که اسمش را قنطرة یعنی پل گذاشته‌اند. از این پل، باید عبور کرد. اگر انسان اهل فکر است، باید فکر کند که بعد از این پل، چه وضعیتی خواهد داشت. بیماری که مبتلا به سرطان است، اگر یک پزشکی در خارج از کشور بیماری او را بهبود بخشید، می‌گوید هر چه این پزشک بگوید درست است. چرا؟ برای این که بر حسب ظاهر مرا از مرگ نجات داده، و حال آن که هیچ کس نمی‌تواند مرگ را از کسی دور کند. «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ»، بلکه عمرش به دنیا بوده است.

این وضعیت را که فرهنگ و منطق اسلام است، منطق واقعی هر قوه‌ی عاقله‌ای است، که آن را در جامعه وارد نکرده‌اند. از هر صد نفر می‌بینید که نودونه نفر دل‌باخته‌ی رنگ‌آمیزی‌هایی هستند که در زندگی وجود دارد. چنین انسان‌هایی نمی‌توانند این آیه را باور کنند که خدای متعال می‌فرماید بالاترین دشمن شما یهود است. هم دشمن دنیای شما و هم دشمن آخرت شما. اگر انسان، خودِ باطنی‌اش را شناخت، نه خودِ دست و پایش را، خدای متعال را هم می‌شناسد، می‌فهمد که این دنیا جای ماندن نیست، به کسی اجازه‌ی ماندن نمی‌دهند و نداده‌اند، آن جهان دیگری که جهانِ ماندنی است، برای آن جا باید یک فکری کرد. وقتی تفکر او به این مرحله رسید، آن وقت است که به دنبال معیاری برای تشخیص خوب و بد و خیر و شر می‌گردد که آن معیار، مورد اعتمادش باشد. بالاترین معیار کلام خدای متعال است.

اعتقاد به معاد است که انسان را از وابستگی به قیودِ زندگی نجات می‌دهد

انسان نباید در برابر دشمن بخوابد، بلکه باید استراحت نداشته باشد و حواسش را جمع کند تا ضربه از دشمن نخورد. برای همین امرِ فطری که اگر هر عقلی به سمت آن توجیه بشود، آن را می‌فهمد، چه قدر امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرموده و چه مقدار در ذهن مردم واقع شده است؟! علتش این است که مردم اسیر شکم و اسیر شهوت هستند. گمان می‌کنند که اگر چنانچه در این دنیا این چند روزه را به خیال خود لذت نبرند، کلاه سرشان رفته است. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید "کم من لذة قصيرة اعقبته حزنا طويلا". قصیر یعنی کوتاه. هشتاد سال عمر کردی که امکان لذت در همه آن فراهم نبوده‌است. این لذت‌های دنیایی در این مدت کوتاه عمر انسان، در برابر آن آخرتی که طولش و مقدارش نامتناهی است، کوتاه است.

اگر انسان این فرمایشات را از معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین و در قرآن از خدای متعال باور کند خیلی راحت می‌شود. اعتقاد به معاد است که انسان را از وابستگی به تجملات و قیود زندگی و تلاش شبانه‌روزی برای عقب نماندن از آن‌هایی که مظاهر شیطان هستند، نجات می‌دهد.

گروهی که همراه مقام رسالت صلوات‌الله‌علیه و آله از جنگ برمی‌گردند، خوش حال هستند، غنائم هم بین آن‌ها تقسیم شده است. حضرت فرمودند: "قد فرغتم من الجهاد الاصغر"، چرا این قدر خوش حالی می‌کنید؟ شما یک جهاد و برخورد و درگیری کوچک را خاتمه داده‌اید و پشت سر گذاشته‌اید، "و بقی علیکم الجهاد الاکبر". جهاد بزرگ‌تر هنوز پیش روی شما است و هنوز وارد آن نشده‌اید. عرض کردند که آن بزرگ‌تر چیست؟ فرمود جهاد با نفس. گوش به فرمان دل‌تان و چشم‌تان و خیالات‌تان نشوید.

ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام دشمن شناسی را به مردم می‌آموزند

وقتی که به عملکرد ائمه‌ی طاهرین و اولیاء خدا از غیر معصومین علیهم‌السلام نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همان‌گونه که خدای متعال بندگان را توجیه کرده و نسبت به دشمنان هشدار داده، این بزرگواران هم همین‌طور عمل کرده‌اند. بنده اعتقاد این است که فرمایشات سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه روز دهم محرم‌الحرام سال شصت و یک مشتمل بر چند بُعد بود، یک بعد آن اتمام حجت، بعد دیگر نصیحت و پند و بعد دیگر این بود که احکام عقل آن بدبخت‌ها را به خودشان نشان دهد که این یزید، دوست شما نیست؛ این عمر سعد دوست شما نیست. این که حضرت می‌فرماید دعی پسر دعی (پسر پسر پست) مرا بین دو چیز مخیر کرده، نمی‌خواست نعوذبالله فحش بدهد، عصبانی نبود، بلکه می‌خواست بگوید شما اشتباه در دید دارید. خطبه‌ی حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در کوفه باز برای معرفی بدهایی است که نزد حق تعالی بد بودند و بر خلاف مصالح و سعادت مردم عمل می‌کردند. مردم نباید با این‌ها هم‌کاری کنند، نباید به این‌ها کمک کنند. ائمه‌ی طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین به حق تعالی قول داده بودند که هر چه دارند در راه خدا بدهند، طبق قولی که داده بودند عمل کردند. هدفشان روشن کردن مردم بود که چیزی که شما هدف‌گیری می‌کنید (یعنی پیروی یزید)، خیرش را نمی‌بینید، اهداف شما این‌گونه است.

وقتی که شما طلعه‌ی خطبه دختر امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیها را نگاه می‌کنید، می‌بینید که در اول خطبه عیوب واقعی مردم را به رخ خودشان می‌کشد، یعنی شما بیمار هستید و نمی‌دانید. آلوده هستید و توجه ندارید. شما بیماری‌تان را درمان کنید؛ راهی را در پیش گرفته‌اید که این راه تضمین‌کننده‌ی سعادت شما نیست. اما ظاهر امر این است که این خانم به مردم می‌فرماید که ای اهل غدر و مکر و حيله، یعنی شما آدم‌های سالمی نیستید، عیوبتان را برطرف کنید، با پدر من مکر و حيله کردید، با برادر من مکر و حيله کردید، با این برادر من هم این‌طور برخورد کردید.